

فلسفه‌ی بنیان‌اندیشی

گفتار اول: فلسفه چیست؟

«اولاً کار فلسفه جوابگویی نیست. این تصور غلطی است که ما از فلسفه داریم که مثلاً بناست به همه‌ی پرسش‌های ما پاسخ دهد. فلسفه پاسخی ندارد. کار فلسفه پاسخگویی نیست. شاید کار علم، دین و غیره پاسخگویی باشد؛ اما فلسفه - همان‌گونه که در ابتدا گفتم - چیزی نیست جز تلاش‌های مستمر در جهت نظم‌بخشی نقادانه به فهم ما از جهان، خدا و انسان. کار فلسفه این است که اسطوره‌ها را از منظر عقلانی به چالش بکشد، و خود این چالش عقلانی، فلسفه را گامی به پیش می‌برد. البته مراد من از نظام عقلانی امروزه دیگر با نظام فلسفی ایجابی قرن ۱۷ و ۱۸ فرق دارد. این نظام در عین حال که ساخته می‌شود، در همان حال اسطوره‌های تازه خلق می‌کند و وظیفه‌ی فلسفه این است که مجدداً این اسطوره‌ها را به چالش بکشد و الی‌آخر. پس اگر از من بپرسید فلسفه الآن چه باید بکند، می‌گویم دقیقاً همان کاری که تا حالا انجام داده است: یعنی به چالش کشیدن اسطوره‌ها از طریق نقادانه عقلانی... اما فلسفه نیز دچار همان مشکلی است که در تاریخ بشری با آن مواجه بوده‌ایم؛ یعنی مشکل محافظه‌کاری و در جا زدن. درست است که فلسفه اسطوره‌های عصر را به نقد می‌کشد، اما خود این نقادی منجر به خلق اسطوره‌های تازه می‌شود که احتمالاً فلسفه و به‌طور کلی روح زمانه آن‌ها را علمی و عقلانی می‌پندارد. این وضعیت جدید فرزند فلسفه است؛ اما فلسفه باید توانایی کشتن و خوردن فرزندان خویش را داشته باشد و فرزندکشی اصلاً کار ساده‌ای نیست، حتی اگر بدانیم این کشتن نوعی نجات دادن است.»^۱

بحث را با ارائه‌ی اظهاراتی از یکی از اهالی فلسفه آغاز کرده‌ام. در کتاب‌های مختلف، تعاریف متفاوتی از فلسفه ارائه شده که البته تشابهاتی نیز با یکدیگر دارند. در مجموع، بر سه ویژگی عقلانی و نقادانه بودن فلسفه تأکید شده است. «سبباً داشتن آن با بنیادی‌ترین باورها» تأکید دارد؛ اما سبباً داشتن آن به این کتاب برآمده است. فلسفه را می‌توان به عنوان «حوزه‌ی پدیدارشناسی و جالبی تعریف کرده است که دقت در آن، بسیار سودمند است:

«فلسفه چیزی نیست جز تلاش‌های مستمر در جهت نظم‌بخشی نقادانه به فهم ما از جهان، خدا و انسان. کار فلسفه این است که اسطوره‌ها را از منظر عقلانی به چالش بکشد.»

همچنین به نکات بسیار مهم دیگری در باب فلسفه اشاره کرده است:

۱. فلسفه به دنبال جواب نیست؛ به دنبال طرح سؤال است.
۲. فلسفه یعنی به چالش کشیدن اسطوره‌ها از طریق نقادانه عقلانی.

۱. ولید عومر و هریم عوسمان. «گفتوگو له گهل د. محمه‌مد مه‌هدی نه‌رده‌بیلی». مجله‌ی لوگوس. شماره‌ی اول. اقلیم کردستان عراق: سلیمانیه.
۲. بنگرید به: philosophy. (2014). Encyclopædia Britannica. *Encyclopædia Britannica Ultimate Reference Suite*. Chicago: Encyclopædia Britannica و دانشنامه‌ی ویکی‌پدیا، ذیل مدخل «فلسفه».

۳. فلسفه نیز دچار همان مشکلی است که در تاریخ بشری با آن مواجه بوده‌ایم؛ یعنی مشکل **محافظه‌کاری و در جا زدن**.

۴. فلسفه اسطوره‌های عصر را به نقد می‌کشد، اما خود این نقادی منجر به خلق اسطوره‌های تازه می‌شود که احتمالاً فلسفه و به‌طور کلی روح زمانه آن‌ها را علمی و عقلانی می‌پندارد؛ اما فلسفه باید توانایی نقد این اسطوره‌ها را نیز داشته باشد؛ زیرا فلسفه یک فرآیند نقد مستمر است.

اگر ما در زندگی، به همان یک نکته‌ی اول توجه می‌کردیم، بسیاری از مجادلات رفع می‌شد؛ اینکه دنبال جواب نباشیم و تنها به خود فرآیند تفکر و یادگیری توجه کنیم. اما نکات فوق، آشنا به نظر می‌رسند:

«خرد، آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل، داور نهایی هر برهانی است. اقوال مرده که از عصر هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موقوف است. قدرت آدمی در رد و نفی پذیرفته‌های پیشین، حضور سازنده و نو شونده‌ی او در هستی را تأیید و مفهوم «عصر» را تا مقدار سوگند خداوندی متعالی می‌کند. در این بازبینی هیچ استثنایی نمی‌گنجد و هیچ نامی مصون نیست. چنان‌که نام‌آوران امروز، که در عقل عصر ما موجه می‌نمایند و ستوده می‌شوند، بسا که در آینده مقصر و منفور باشند.»^۱

این‌ها همان اصولی هستند که ما به‌عنوان «بنیان‌اندیشی» می‌شناسیم؛ از این‌رو است که من معتقدم بنیان‌اندیشی - در معنای عام - چیزی جز همان فلسفه نیست و چیزی افزون بر آن ندارد. با این مقدمه، به ادامه‌ی بحث می‌پردازم و کمی بیشتر از این «فلسفه» بگویم؛ که برای بنیان‌اندیشان بسیار مفید است و شاید گره از کار بسیاری سؤالات در مباحث مختلف بگشاید.

گفتار دوم: فلسفه‌ی بنیان‌اندیشی چیست؟

لازم است ابتدا اصطلاح فلسفه^۲ را تعریف کنیم. متأسفانه علی‌الخصوص در میان بنیان‌اندیشان - فلسفه به‌عنوان یک کار بی‌هوده و نوعی خیال‌بافی و گزافه‌گویی شناخته می‌شود. بنیان‌اندیشان معمولاً آن را بخشی از ساخته‌های یهود می‌دانند. زمانی من هم، کم‌وبیش چنین اعتقادی داشتم.

واژه‌ی فیلسوف (Philosopher) از واژه‌ی یونانی «φίλοσοφος / Philosophos» گرفته شده که خود که از ترکیب دو واژه‌ی «φίλος / Philos» و «σοφία / Sophia» ایجاد شده، و به معنای «دوست دانش و حکمت» است.^۳ من از همین واژه استفاده می‌کنم و منظورم از فلسفه، تفکر مبتنی بر عقل درباره‌ی همه‌چیز است. من در اینجا، کاری به گفته‌ی این‌وآن ندارم و همیشه به همه توصیه کرده‌ام که همواره به عقل اتکا کنند.

«ممیزترین خصیصه‌ی فلسفه، به‌کارگیری استدلال منطقی است. فلاسفه نوعاً با استدلال سروکار دارند: آن‌ها یا استدلال‌هایی از پیش خود می‌آورند، یا استدلال‌های دیگران را در بوت‌ی نقد می‌گذارند، یا به هر دو کار دست می‌زنند. به‌علاوه، فلاسفه مفاهیم را تحلیل می‌کنند و گرد

۱. ناصر پورپیرار. (۱۳۸۱). پلی بر گذشته ۳. تهران: کارنگ. چ ۲. ص ۷.

2. Philosophy

3. Noah Webster. (1886). *Webster's complete dictionary of the English language*. London: George Bell & Sons. p. 980.

ابهام و مه آلودگی را از چهره‌ی آن‌ها می‌زدایند... ایشان غالباً، باورهای را بررسی و واری می‌کنند که ما در اغلب اوقات، آن‌ها را مسلم و بی‌چون‌وچرا می‌پنداریم.^۱

اساساً اغلب معارف بشری، تنها با عقل قابل فهم است. انسان در حصار عقل محبوس است و نمی‌تواند از آن فرار کند. شناخت مبانی و اصول کلی یک علم، دیدی کلی از آن علم به دست می‌دهد و برای مباحث هستی‌شناسانه، باید از مسیر عقل حرکت کرد. نکته‌ی بسیار مهم این است که در فلسفه، مطالب بر اساس عقل سنجیده می‌شوند؛ بدون توجه به باورهای رایج یا دین و مذهبی خاص.

«متافیزیک» هم کلمه‌ی دیگری است که در ذهن بسیاری، باز به غلط، به «ماوراءالطبیعه» ترجمه شده و معنایش را امور معنوی و غیرمادی می‌دانند! حال آنکه معادل صحیحش «مابعدالطبیعه» و مفهومی «هستی‌شناسی» است؛ یعنی شناخت «هستی» موجودات؛ یک شناخت کلی.

«متا» یعنی بعد؛ و «فیزیک» یعنی طبیعت. «متافیزیک» یعنی معرفت مابعدالطبیعه. مابعدالطبیعه معرفتی است که در آن، از این یا آن موجود خاص بحث نمی‌شود. صفات و ویژگی‌های حالتی خاص از موجودات و یا دسته‌ای خاص از آن‌ها مورد کاوش قرار نمی‌گیرد؛ بل که معرفتی است که از خود «بودن» و احکام و عوارض آن گفت‌وگو می‌کند. به سخن دیگر، متافیزیک، یعنی هستی‌شناسی. متافیزیک، نه انسان‌شناسی است، نه جانورشناسی است، نه گیاه‌شناسی، نه خداشناسی، نه ستاره‌شناسی، و نه ... متافیزیک نگرشی است به هستی، وقتی هنوز در قالبی ریخته نشده است.^۲

فلسفه انواع مختلفی دارد: فلسفه‌ی اخلاق، فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی علم، فلسفه‌ی هنر، فلسفه‌ی سیاست، فلسفه‌ی تاریخ، فلسفه‌ی ذهن و... که هرکدام به بررسی بنیانی یکی از معارف بشری می‌پردازند و تنها به عقل اتکا دارند. اما اصطلاح «فلسفه» اکنون به دو معنا به کار می‌رود:

۱. به همان معنای هستی‌شناسی

۲. به معنای شناخت موضوع و روش‌های هر علم (علم‌شناسی)

من در اینجا می‌خواهم فلسفه را درباره‌ی «بنیان‌اندیشی» به کار ببرم؛ یعنی ببینم بنیان‌اندیشی اساساً چیست و چه می‌گوید؛ چه روش‌هایی دارد؛ هدفش چیست و چه دستاوردی برای ما خواهد داشت و...

متأسفانه تاکنون کسی به این مبحث ورود نکرده و مشخص نکرده است که «بنیان‌اندیشی چیست؟». ویدئویی با همین عنوان توسط سایت ایروسی منتشر شده؛ که متأسفانه اصلاً در این باره نیست! استاد مرحوم هرچه در تحقیقاتش اهتمام داشت، توجهی به تعریف خود بنیان‌اندیشی نمی‌کرد. اکنون به نظر می‌رسد بنیان‌اندیشی نیز به همان سرنوشت تاریخ گرفتار شده است؛ یعنی از مسیر اصلی خود منحرف شده، هدفش را گم کرده و از جایگاهش خارج شده است. قبل از هرگونه بررسی تاریخی، لازم است بنیان‌اندیشی به جایگاه خود بازگردد و جایگاه و حدودش مشخص شود. برای درک این مفهوم، مثالی می‌زنم:

در یک کارگاه، هر وسیله‌ای مانند گیره، آچار، انبردست، پیچ‌گوشتی، قیچی و... یک وظیفه‌ی خاص دارد و کار خاصی انجام می‌دهد. استفاده از یک ابزار در جایی غیر از آنچه برای آن ساخته شده، نه تنها باعث اختلال در کار، که باعث خرابی خود ابزار خواهد شد. مثلاً از قیچی نمی‌توان برای بستن پیچ استفاده کرد. نیز باید دانست که یک ابزار را نمی‌توان برای هر هدفی به کار برد.

۱. نایجل واربرتون. (۱۳۸۵). الفبای فلسفه. ترجمه‌ی مسعود علیا. تهران: ققنوس. صص ۱۱-۱۲.

۲. عبدالکریم سروش. (۱۳۵۷). علم چیست؟ فلسفه چیست؟ تهران: حکمت.

فلسفه‌ی علم (علم‌شناسی) همین است؛ یعنی باید دانست که آن علم -به‌مثابه یک ابزار برای فهم- چه کاری انجام می‌دهد و چه کاری انجام نمی‌دهد. توانایی‌ها و محدودیت‌هایش کجاست و... هرکسی به هنگام استفاده از چیزهای ملموس -مانند ابزارها و ماشین‌آلات- ضرورت شناخت آن‌ها را درک می‌کند؛ اما در علوم انسانی -شاید به دلیل ذهنی بودن- معمولاً چنین مطلبی مغفول می‌ماند.

ا. بنیان‌اندیشی چیست و چه می‌گوید؟

تاکنون توضیحی در این باره داده نشده و من ناچارم به‌عنوان یکی از شاگردان استاد، فهم خود را درباره‌ی بنیان‌اندیشی بازگویم و نکاتی هم بر آن بیفزایم. «بنیان‌اندیشی همان‌طور که از عنوانش پیداست - به معنای «تفکر بنیانی و اساسی» است. از این لحاظ، بنیان‌اندیشی حرف جدیدی نیست و همان تفکر عقلانی است که یک فیلسوف انجام می‌دهد؛ به این معنا که در بررسی مسائل، بدون توجه به افکار رایج و ذهنیات موجود عمل کنیم.

اگر منظورمان «بنیان‌اندیشی تاریخی» است، باید دانست که پایه‌ی بنیان‌اندیشی تاریخی، بر توجه صرف به «عقل» و «اسناد» قرار دارد. این روش، مربوط به مکتب پوزیتیویسم^۱ یا اثبات‌گرایی است.

«[پوزیتیویسم] به‌طورکلی، هر سیستمی [است] که خود را به داده‌های تجربی محدود کرده و گمانه‌زنی پیشینی یا متافیزیکی را کنار می‌گذارد. این اصطلاح -به شکل دقیق‌تر- بیانگر طرز فکر فیلسوف فرانسوی، اگوست کنت^۲ (۱۷۹۸-۱۸۵۷ م.) است.»^۳

پوزیتیویسم بر عینیت^۴ تأکید دارد و از برجسته‌ترین نمایندگان در حوزه‌ی تاریخ، «لئوپولد فون رانکه»^۵ آلمانی است که در قرن نوزدهم بر اثبات‌گرایی تأکید داشت؛ بنابراین، اساس این روش را استاد ابداع نکرده است.

توجه استاد بیش‌تر بر مسئله‌ی «جعل» در تاریخ بود. او می‌گفت که ابتدا باید اعتقادات موجود را تحلیل کرد و صحت اسناد را مشخص نمود و سپس تاریخ نوشت. پیداست که این مطلب هم، حرف جدیدی نیست؛ زیرا عقل انسان همیشه در مواجهه با امور چنین برخورد می‌کند. اگر هرکسی بیاید و به شما خبری بدهد؛ بلافاصله باور نمی‌کنید.

اما ویژگی‌های کار استاد چیست؟

آنچه در آثار استاد، بزرگ و پراهمیت است، برملا کردن «جعل در تاریخ ایران و اسلام» است. او در محیطی که همه به تاریخ موجود باور داشتند و آن را در حد واقعیت محض می‌دانستند، جرئت آن را یافت که چنین مطلبی را بگوید و بر اعتقادش پای بفشارد و کار بازمینی تاریخ را خودش شروع کند. او هم «قدرت استدلال» لازم را داشت، هم «دانش کافی»، هم «خلاقیت و فکر» و هم «جسارت»؛ و رمز اهمیت کار او در همین است.^۶ از این لحاظ، او استاد مسلم و به‌حق، پدر تاریخ‌نویسی ملی ایران است و

1. Positivism

2 . Auguste Comte

3. **Positivism.** (2014). Encyclopædia Britannica. *Encyclopædia Britannica Ultimate Reference Suite*. Chicago: Encyclopædia Britannica.

۴. Objectivity. به معنای بی طرفی است و منظور از آن، این است که محقق، ذهنیات خود را در موضوع مورد تحقیقش وارد نکند.

5. Leopold von Ranke (1795-1886)

۶. حال عده‌ای پیدا شده‌اند که هیچ‌کدام از این چهار ویژگی را ندارند؛ اما به خود اجازه می‌دهند که بر آن استاد خرده بگیرند! گویی خرده‌گیری کار دشواری است و مثلاً کسی را می‌توان در عالم یافت که ایرادی نداشته باشد! اگرچه معتمد که استاد نیز یک انسان است و بری از خطا نیست و شخصاً هم در زمینه‌ی نگرش، هم در زمینه‌ی روش، و هم در زمینه‌ی مطالبش، انتقادهایی به او دارم؛ اما این، با خرده‌گیری -که اساساً از روی کینه و دشمنی و تنها به دنبال خدشه‌دار کردن و بی‌اعتبار کردن وجهی کسی است- متفاوت است. زبان حال ناقد واقعی، آن است که: من تلاش‌های صاحب‌نظر را ارج می‌نهم؛ اما به نظر من، این مطلب دارای ایراد است و ما را به حقیقت نمی‌رساند.

تمام کسانی که بعد از او بیایند، وامدار او هستند و می‌باید او را محترم بدانند. کار بزرگ او در کشف جعلیات، تلاش خستگی‌ناپذیرش در یافتن حقایق، دانش و تسلط بی‌نظیرش در مبحث تاریخ، و جسارت و خلاقیت او در ورود به عرصه‌ی نظریه‌پردازی - که تنها عده‌ی معدودی قادر به آن هستند - او را در مقامی بسیار والا و دست‌نیافتنی قرار می‌دهد.

دشواری یافتن جعل در زمانه‌ی ما، به دلیل تسلط رسانه‌ها و مراکز آموزشی بود؛ نه غیرممکن بودن آن. اگر این تسلط نبود، افراد دیگر هم می‌توانستند جعل را کشف کنند؛ اما این از جهتی، کار استاد را ارزشمندتر می‌کند. افراد اهل تفکر می‌دانند که فرق بسیاری هست میان اندیشیدن به امور معمول، و ایجاد یک اندیشه.^۱ گاهی ممکن است افراد به چیزی فکر کنند که «می‌توان به آن فکر کرد»؛ اما بسیار دشوار است درباره‌ی چیز اندیشید که «دور از ذهن است». کسی اساساً فکر نمی‌کرد که تاریخ بتواند معجول باشد و بتوان تاریخ را جعل کرد. گهگاه کسانی، بخش‌های محدودی از تاریخ را نقد می‌کردند و دروغ می‌خواندند؛ اما نه اینکه بگویند «تمام تاریخ را می‌توان جعل کرد و از هیچ ساخت» و از آن مهم‌تر، این جعل را با اسناد فراوان نشان دهند.^۲ این کاری بود که او کرد و «باب جدیدی برای تفکر» گشود. این کار، از نوشتن میلیون‌ها صفحه مطلب و تحقیق علمی برتر است. در مباحث فلسفی، توصیه‌ی ارزشمندی هست که: «این مهم نیست که شما بتوانید جواب سؤالات را پیدا کنید؛ مهم این است که بتوانید مسئله مطرح کنید». پورپیرار مسئله مطرح کرد و به قول خودش «مدخل» گشود. آیا کسی فهمید که منظور او از این سخن چه بود؟ آیا کسی اهمیت آن را دانست؟

اهمیت دیگر کار استاد، در «روش» بررسی تاریخ است؛ که در بخش روش‌های بنیان اندیشی به آن خواهیم پرداخت و شاید این مهم‌ترین چیزی باشد که از بنیان اندیشی می‌توان آموخت.

بنابراین، ویژگی‌های عمده‌ی کار استاد را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. او اولین کسی بود که به‌طور بنیانی و گسترده، به مسئله‌ی جعل در تاریخ ایران توجه کرد.

۲. اولین کسی بود که روایت اساسی و فراگیر دیگری از تاریخ ایران ارائه داد.

۳. روش‌هایی برای نقد اسناد و شناسایی «اصیل» از «مجمول» ایجاد کرد.

بنیان اندیشی، در واقع، ادامه‌ی همین روش است و اگر بخواهم بنیان اندیشی تاریخی را تعریف کنم^۳، چنین خواهم گفت:

«بنیان اندیشی عبارت است از تلاش برای پیرایش اسناد و مصالح تاریخی از جعل؛ و بررسی و بازسازی

تاریخ، فارغ از تمام ذهنیات موجود، با تأکید بر «عقل» و «اسناد»؛ که دارای دو ویژگی برجسته است:

ا. هر اطلاعی درباره‌ی حوادث تاریخی نادرست است؛ مگر آنکه ثابت شود.

ب. عینیات، معیار و تعیین‌کننده‌ی صحت و سقم مکتوبات تاریخی هستند.»

به‌عبارت‌دیگر، آنچه بنیان اندیشی را از دیگر روش‌های تفکر تاریخی متمایز می‌کند، تشابه آن به فلسفه است؛ یعنی بنیان‌اندیش، ابایی ندارد از اینکه مطالبی را که موردقبول عموم قرار گرفته، به چالش بکشد و بگوید از اساس دروغ و نادرست است. در نظر بنیان‌اندیش، فراوانی و تواتر گفته‌ها درباره‌ی حوادث تاریخی، باعث صحت آن نمی‌شود؛ درحالی‌که تاریخ‌شناسان دیگر، معمولاً در این موضع، متوقف و مردد می‌شوند.

۱. به‌قول معروف: «معما چو حل گشت، آسان شود». استاد، معما را حل کرد؛ و معما - در لغت - معنای جالبی دارد: کور شده و پوشیده شده. (بنگرید به لغت‌نامه‌ی دهخدا. ذیل «معما»)

۲. افرادی ادعا می‌کنند که استاد این اندیشه را از دیگران گرفته. بسیار خوب! هرچند این ادعا نه تاکنون اثبات‌شده و نه اثر خاصی از نوشته‌های آن دیگران در نوشته‌های استاد هست؛ اما با فرض صحت ادعای اینان، چرا کسان دیگری غیر از استاد نتوانستند همین به قول این‌ها «سرقه» را انجام دهند؟ چرا خود همین مدعیان چنین نکردند؟ انسان به یاد آن ضرب‌المثل «گر به و نرسیدن دست او به گوشت» می‌افتد.

۳. این نخستین تلاش برای تعریف بنیان اندیشی است و من می‌خواهم بگویم که ویژگی برجسته‌ی نخستین تعریف، همانا «کامل نبودن» آن است. امیدوارم این تلاش، باعث تحرک شود و دیگران، تعریف‌های کامل‌تری ارائه دهند.

با توجه به آنچه گفته شد، بنیان اندیشی در معنای عام، یک روش برای زندگی (همان روش فیلسوفانه)؛ و در معنای خاص (بنیان اندیشی تاریخی) یک مکتب بررسی تاریخ است؛ زیرا مبانی و روش‌های متفاوت و خاص خود را دارد که بنیان‌اندیشان باید آن‌ها را بیاموزند و بدانند.

اما همین پرسش که «بنیان‌اندیشی چیست؟» خودبه‌خود پرسش دیگری را موجب می‌شود: «بنیان‌اندیشی چه نیست؟» بنیان‌اندیشی، برابر با انکار هر چیزی نیست. بنیان‌اندیشی نمی‌خواهد که خود را از شر تاریخ خلاص کند تا عقاید دینی، مذهبی، سیاسی و... خاصی برقرار بماند. بنیان‌اندیش حقیقی، یک فیلسوف است؛ فیلسوفی که جهان او، «تاریخ» است. او می‌خواهد حقیقت تاریخ و وقایع تاریخی را - تا حد امکان - بداند و به آن نزدیک‌تر شود. او به تاریخ عشق می‌ورزد و هرگونه تحریف آن را، توهین به معشوق خویش می‌داند؛ بنابراین نیازی ندارد که تاریخ را بنا به میل خویش تفسیر کند. تاریخ برای او، وسیله نیست؛ بل خود هدف است.^۱ بنابراین:

۱. بنیان‌اندیشی یک ایدئولوژی نیست و نمی‌تواند برای ضدیت با قوم معینی - مثلاً یهود - به کار رود.
۲. بنیان‌اندیشی هدفی جز شناخت خود تاریخ ندارد؛ و وسیله‌ای در جهت اثبات ادعاهای قومی، ملی، مذهبی، دینی و... نیست.
۳. بنیان‌اندیشی به دنبال حذف و رد تاریخ نیست؛ بل می‌خواهد آن را در جای خودش قرار دهد و از سوءاستفاده از آن، جلوگیری کند.
۴. بنیان‌اندیشی، بهانه‌ای برای محق بودن در اظهار نظر راجع به هر مسئله‌ای و دروغ خواندن هر چیزی نیست. بنیان‌اندیش حق ندارد به بهانه‌ی وجود جعل در تاریخ - به تبع آن، فرهنگ و علوم انسانی - هر چیزی را بدون آوردن دلیل خردپسند، توطئه‌ی جااعلان یا امور لغو و بیهوده بداند. او حق ندارد حال که تاریخ رایج قابل اعتماد نیست، هر تصور دلخواهی را به‌جای آن قرار دهد یا در هر زمینه‌ای اعم از تاریخی، مذهبی، علمی، فرهنگی، سیاسی و... بدون داشتن دلیل و اطلاعات کافی در آن زمینه، اظهار نظر کند.^۲

همان‌طور که پیش‌تر گفتم، بنیان‌اندیشی در معنای عام، همان فیلسوفانه زیستن، فلسفیدن و تفکر نقادانه^۳ است؛ اینکه هر چیزی را باور نکنیم و همه‌چیز را به عقل بسنجیم. به ابتدای بحث برگردیم. گفتم که اگر بنیان‌اندیشی را به معنای تفکر بنیانی و عقلانی بدانیم، بنیان‌اندیشی همان کاری است که یک فیلسوف انجام می‌دهد. فیلسوف موظف است که درباره‌ی مسائل اساسی، به عقل رجوع کند و همه‌چیز را تحلیل نماید؛ بنابراین بنیان‌اندیشی اساساً چیزی برای کسانی که واقعاً اهل فلسفه و التزام به عقل باشند، ندارد. مثلاً یکی از ادعاهای بنیان‌اندیشی، نفی ناسیونالیسم و قوم‌گرایی است. چیزی که من کاملاً با آن موافقم؛ اما دانستن این مطلب، نیازی به خواندن مطالب استاد ندارد. سخن زیر را بنگرید:

«مدعای من این است که «ناسیونالیسم» هم به لحاظ فلسفی، هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ مصلحت‌اندیشانه غیرقابل دفاع است. البته اگر یکی از این سه تا غیرقابل دفاع باشد، دوتای دیگر هم غیرقابل دفاع خواهد بود؛ ولی باین‌همه، من جداگانه مدعای خودم را بررسی می‌کنم. هر چند

۱. البته انسان معمولاً تاریخ را برای فهم مسائل دیگر مطالعه می‌کند؛ اما منظور من در اینجا، این است که بنیان‌اندیشی تاریخی، می‌خواهد که حقیقت خود تاریخ را بداند. کاربردهای بعدی تاریخ - هرچه باشد - تأثیری در کار او ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

۲. درباره‌ی این مطلب، در آینده بیش‌تر بحث خواهد شد.

3. Critical thinking

کافی است یکی از این سه مدعا از دست طرفداران ناسیونالیسم گرفته شود، تا آن دوتای دیگر هم گرفته شود.^۱

سخنان بالا، از یک فیلسوف است که کاری هم با بنیان‌اندیشی ندارد. او نیازمند دانستن جعلیات نیست، تا بفهمد که ناسیونالیسم یا اصالت دادن به ملیت، یک کار غیرعقلانی است؛ زیرا آموخته است که همه چیز را با عقل بسنجد. انسان می‌تواند زادگاه خود را دوست داشته باشد و برای پیشرفت و آبادانی‌اش تلاش کند؛ می‌تواند در وصفش شعر بگوید؛ اما اینکه بگوید ملیت من از دیگران برتر است و دیگران باید به من تعظیم کنند، یک امر غیرعقلانی است. درواقع، اینکه ملت ما اسیر تواریخ جعلی شده و جهان‌بینی خود را بر اساس آن شکل داده است، دقیقاً به دلیل عدم اطلاع او از منطق و فلسفه است. انسان‌هایی که آگاه باشند، بر اساس تاریخ صحیح هم درباره‌ی مطالب عقلانی قضاوت نمی‌کنند، چه رسد به تاریخ مجعول؛ مثلاً اگر کسی واقعاً مطمئن باشد که جد کسی در گذشته، جد وی را کشته است، امروز حق ندارد که انتقام جدش را با کشتن نواده بگیرد. تشخیص این مطلب، ربطی به تاریخ ندارد. همچنین است دعوی یهودی و فلسطینی؛ که ادعای مالکیت سرزمینی در گذشته، نمی‌تواند امروز، کسی را نسبت به مالکیت آن سرزمین محق کند. چنین ادعایی باطل است؛ چه تاریخ حقیقی باشد و چه مجعول؛ چه شاهدی در تاریخ داشته باشد و چه نه.

بگذارید گریزی به رفتار بعضی از کسانی بزنم که خود را بنیان‌اندیش می‌دانند و دقیقاً اشتباه افراد باستان پرست را تکرار می‌کنند. باستان پرستان از تاریخ برای اثبات ادعاهای نژادپرستانه‌شان استفاده می‌کنند؛ و این قبیل بنیان‌اندیشان هم، از تاریخ برای دفع و زدن آنان سود می‌برند. هر دو گروه، از تاریخ، استفاده‌ی ابزاری می‌کنند. استفاده‌ای که اساساً بی‌دلیل است. اصل مسئله نادرست است و اصلاً نیازی به استفاده از تاریخ ندارد. لحظه‌ای تأمل کنید. ما انسانیم؛ نه ماشین و نه حیوان. انسانیت ما به همین است که رفتار نابخردانه‌ی گذشتگان را تکرار نکنیم.^۲

اما تاریخ واقعاً چیست و باید برای چه به کار رود؟ پاسخ را در آینده خواهیم آورد.

۱. از اظهارات مصطفی ملکیان؛ مندرج در: «ملیت؛ توهم یا واقعیت؟». (یکشنبه ۲۹ شهریور ۱۳۹۴). اعتماد. شماره‌ی ۳۳۴۷. ص ۸.

۲. این همه توصیه‌ی قرآن به تفکر و دنبال نکردن اشتباهات گذشتگان، آیا برای بنیان‌اندیشان مدعی معنایی ندارد؟

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»

و چون به ایشان گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده است پیروی کنید، گویند: «خیر؛ ما از آنچه نیاکانمان را بر آن یافته‌ایم

پیروی می‌کنیم». آیا اگر نیاکانشان چیزی ننديشیده و راهی نیافته باشند؟» (قرآن کریم. البقره. ۱۷۰)

قرآن نیز در اینجا، از استدلال عقلانی استفاده می‌کند؛ نه استدلال تاریخی.

فلسفه‌ی بنیان‌اندیشی

گفتار سوم: بنیان‌اندیشی چه روش‌هایی دارد؟

این مطلب، یکی از مهم‌ترین مطالبی است که باید به آن توجه شود. باید بدانیم در روش بنیان‌اندیشانه، چگونه باید به بررسی پرداخت. اول اینکه بنیان‌اندیشی یک مذهب نیست. بنیان‌اندیشی به دنبال این نیست که عقیده‌ای را به افراد تحمیل کند. چنین تصویری از بنیان‌اندیشی، عملاً متناقض با خود موجودیت آن است. اگر بنیان‌اندیشی به معنای بررسی عقلانی همه چیز است، خود آن و محتویاتش نمی‌تواند ثابت فرض شود و از نقد مصون بماند؛ بنابراین یک بنیان‌اندیش ابتدا از خودش شروع می‌کند و عقاید خودش را بررسی می‌کند. او باید ابتدا به تصفیه‌ی خویش پردازد و عقاید نادرست و خرافی موجود در ذهن و باورش را دور بیندازد؛ سپس به اصلاح دیگران همت گمارد. همچنین همیشه باید به خود «بنیان‌اندیشی» توجه داشته باشد و ضمن التزام و عمل به تعالیم آن، در تلاش باشد که آن را بهبود ببخشد و ارتقا دهد. فلسفه‌ی بنیان‌اندیشی، دقیقاً به معنای بررسی انتقادی خود بنیان‌اندیشی است. در گفتار حاضر، بیش‌تر به بنیان‌اندیشی تاریخی خواهیم پرداخت. بسیاری از مطالب این بخش اصلاً در کتب استاد موجود نیست؛ بل استنباط از روش بررسی او و تلاش برای توسعه‌ی آن است.

ا. یک تذکر مهم درباره‌ی ذات بررسی‌های تاریخی

قبل از هر چیز لازم است نکته‌ی بسیار مهمی را متذکر شوم که دانستنش، نه فقط برای هر محقق بنیان‌اندیش، بل برای هر مخاطب مطالب تاریخی ضروری است. بررسی‌های تاریخی، ذاتاً عرصه‌ی جستجوی قطعیت نیست؛ بنابراین نباید به دنبال روشی بود که صد در صد، صحت یا بطلان چیزی را نشان دهد. در بررسی تاریخی، کار محقق این است که نشان دهد احتمال صحت یا بطلان چیزی بیش‌تر از دیگری است. یک نظر تاریخی که از یک روش صحیح به دست آمده و مستند و معقول باشد، تا زمانی که معارضی نداشته باشد و نظر بهتری در برابرش قرار نگیرد، صحیح تلقی می‌شود.^۱ نظرات تاریخی - همانند هر علم دیگری - یک مدل از واقعیت هستند که ممکن است هیچ نسبتی هم با واقعیت نداشته باشند؛ اما تنها راه ما برای درک و بررسی واقعیت است؛ بنابراین، کسانی که تصور می‌کنند با ایرادگیری می‌توانند یک نظر را در عرصه‌ی تاریخ بی‌اعتبار کنند، در اشتباه‌اند. اینان باید بتوانند یک جایگزین معتبرتر ارائه کنند که با همان معیارهای بررسی تاریخی، بهتر از نظر پیشین باشد؛ و الا صرف وجود ایراد - هرچند ایرادهای بزرگ - باعث سقوط اعتبار یک نظر نمی‌شود.^۲ این محدودیت‌ها برقرار است؛ تا زمانی که بتوانیم به طریقی، گذشته را مشاهده کنیم و مستقیماً ببینیم که در گذشته، چه اتفاقی افتاده است. تا آن روز، راهی جز توسل به روش غیرمستقیم، برای نزدیک شدن به حقیقت نداریم.^۳

۱. وجود شرایط ذکرشده، برای صحت یک نظر تاریخی، ضروری است. تصور نشود که تاریخ رایج نیز - فقط چون معارضی نداشت - باید موردقبول واقع می‌شد! علت پذیرفته شدن تاریخ رایج، تبلیغات دامنه‌دار جاعلان و سهل‌انگاری تاریخ‌نگاران ایرانی بوده است؛ و الا این تاریخ، نه از روش درستی حاصل شده، نه مستند و معقول است و نه بدون معارض؛ لذا دلیلی برای حفظ آن وجود ندارد.

۲. این مطلب، به دلیل محدودیت ما در علم است. ما ناچاریم برای درک پدیده‌ها، به‌رحال، نظری ارائه دهیم؛ همانند تشنه‌ای که جز آب گرم برای نوشیدن ندارد. او نمی‌تواند به بهانه‌ی گرم بودن آب، از خوردن آن صرف‌نظر کند؛ زیرا ناچار است و اگر ننوشد، جانش را از دست خواهد داد.

۳. می‌توان تصور کرد که روزی دستگاهی ساخته شود تا با آن بتوان گذشته را دید؛ هرچند ممکن است مسئله‌ی تفسیر گذشته همچنان برقرار باشد و ما را از دستیابی به تمام حقیقت - اگر حقیقتی وجود داشته باشد - محروم کند.

ب. محقق بنیان‌اندیش باید چه ویژگی‌ها و مهارت‌هایی داشته باشد؟

ایراد کار مورخان فعلی این است که آن‌ها عمدتاً بر مکتوبات تکیه دارند و اساساً می‌گویند «مورخ یعنی کسی که با مکتوبات تاریخی کار دارد»^۱ و سروکار داشتن با آثار دیگر را وظیفه‌ی باستان‌شناسان می‌دانند. این مطلب -چنان‌که شاهدیم- عده‌ای تحلیل‌گر متن را پرورش داده که اطلاع اکثرشان از باستان‌شناسی، بسیار ضعیف است.

مطالعه‌ی تاریخ، یک کار واقعاً دشوار و طاقت‌فرسا است و نیازمند افرادی است که شرایط پایه‌ای زیر را دارا باشند:

۱. بر منطق مسلط باشند، مغالطات منطقی را بشناسند و بتوانند تشخیص دهند.

۲. روش تحقیق و بررسی و مقاله‌نویسی را بدانند و توانایی استدلال صحیح را داشته باشند.

۳. به دنبال شناخت خود تاریخ باشند؛ نه اثبات عقاید خود.

این‌ها البته تنها شرایط پایه‌ای هستند و بدیهی است که شناخت منابع، آشنایی با زبان‌ها، داشتن اطلاعات فراوان، آشنایی با علوم دیگر مخصوصاً باستان‌شناسی و... از دیگر شرایط یک پژوهشگر تاریخ است. متأسفانه در میان دانشگاهیان ایران، دانشجویان فعلی تاریخ، در زمره‌ی کم‌اطلاع‌ترین و ناتوان‌ترین افراد هستند و بسیاری از آنان نه تنها هیچ‌کدام از شرایط بالا را ندارند، بل به مباحث رشته‌ی خودشان نیز مسلط نیستند!

به اعتقاد من، بنیان‌اندیشانی که می‌خواهند تحقیق کنند، باید مهارت‌های فوق‌را بیاموزند و بنیان‌اندیشی باید دارای یک مرکز آموزش باشد تا بتواند چنین مهارت‌هایی را توسعه و ترویج دهد. به دانشگاه‌های موجود، امیدی نیست؛ زیرا عملاً دکان‌هایی هستند برای کسب ثروت و قدرت و نمایشگاهی برای خودنمایی اساتید و برگزاری نمایش‌هایی تحت عنوان همایش و... بنیان‌اندیشی، نیازمند مؤسسه‌ای است که در آن، افرادی با تخصص‌های مختلف، گرد هم جمع شوند و هر یک، گوشه‌ای از مباحث را به‌عنوان موضوع تحقیقش انتخاب کند؛ بدین منظور، به افرادی دارای تخصص‌های تاریخ، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی، عکاسی و هنرهای دیگر، ترجمه و... نیاز است تا مباحث را پیش ببرند. همچنین، ایجاد یک دانشگاه یا مدرسه در درون مؤسسه، برای آموزش اصول این مکتب و تربیت محققان جدیدی که مهارت‌های گفته‌شده را داشته باشند؛ افرادی که نه فقط محققانی منتقد، متعهد و مستقل، بل انسان‌هایی آزاداندیش باشند که عقلانیت، انسانیت و اخلاق را ابتدا در وجود خود و سپس در جامعه گسترش دهند.^۲

ج. روش بررسی بنیان‌اندیشانه

به‌طورکلی، در بنیان‌اندیشی، چیزی در تاریخ موردقبول است که حداقل یکی از شرایط زیر را داشته باشد:

۱. مستدل باشد.

۲. مستند باشد.

اگر چیزی فاقد استدلال یا استناد لازم باشد و با موازین عقلی قابل‌پذیرش نباشد، در تاریخ جایی ندارد. عمده کار یک بنیان‌اندیش در مقام محقق، توسعه‌ی روش‌های بررسی تاریخ است؛ تا جایی که هر چه بیش‌تر بتوانیم به حقیقت اتفاقات گذشته نزدیک شویم. در این مسیر، هیچ‌چیزی نباید و نمی‌تواند مقدس فرض شود. قول زیر را دوباره تکرار می‌کنم:

«خرد، آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل، داور نهایی هر برهانی است. اقوال مرده که از عصر

هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به‌مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موقوف است.

۱. به همین دلیل است که می‌گویند «تاریخ با اختراع خط آغاز می‌شود»؛ زیرا پیش از آن، مکتوبی وجود ندارد. متأسفانه همین اصطلاح، مورد اعتراض استاد واقع شده و ایشان گفته‌اند که چرا تمدن‌های پیشرفته‌ی فاقد خط را پیشاتاریخی می‌گویند! (ناصر پورپیرار. (۱۳۸۴). ساسانیان ۳. تهران: کارنگ. ص ۱۱۶). درحالی‌که این فقط یک نام‌گذاری برای تعیین آغاز زمان تولید مکتوبات است؛ نه ارزش‌گذاری بر آثار باستانی و بیان برتری اشیا و تمدن‌های تاریخی بر پیشاتاریخی.

۲. در همه حال، این عقل است که تشخیص می‌دهد چه کسی دارای این شرایط است؛ نه اینکه تنها شعار بدهیم و افراد متظاهر تولید کنیم.

قدرت آدمی در رد و نفی پذیرفته‌های پیشین، حضور سازنده و نو شونده‌ی او در هستی را تأیید و مفهوم «عصر» را تا مقدار سوگند خداوندی متعالی می‌کند. در این بازبینی هیچ استثنایی نمی‌گنجد و هیچ نامی مصون نیست. چنان‌که نام‌آوران امروز، که در عقل عصر ما موجه می‌نمایند و ستوده می‌شوند، بسا که در آینده مقصر و منفور باشند.^۱

این کلمات، از همان استادی است که بیداری عقلانیت بسیاری از بنیان‌اندیشان مدیون زحمات اوست. او می‌گوید «عقل داور نهایی هر برهانی است» و «در این بازبینی هیچ استثنایی نمی‌گنجد و هیچ نامی مصون نیست»؛ حتی نام خود او و حتی مکتب خود او؛ زیرا «نام‌آوران امروز، که در عقل عصر ما موجه می‌نمایند و ستوده می‌شوند، بسا که در آینده مقصر و منفور باشند»؛ بنابراین من یا هر کس دیگری نه فقط موجه بل موظف است که همه‌چیز را نه یک‌بار، بل تا هر چند بار که لازم باشد، به سخت‌گیرانه و بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن، به نقد کشد. این توصیه‌ی خود آن استاد است؛ اما مانند همیشه، نه خود پدیدآورنده‌ی یک مکتب، که پیروان آن‌اند که برای خاطر خودشان، از آن پدیدآور و آن مکتب، بت و مذهب می‌سازند.

مشکل بنیان‌اندیشی با همان بنیان‌های تاریخ‌نویسی است؛ به این معنا که عده‌ای آمده‌اند و -چه با غرض و چه بی‌غرض^۲- هر مطلب نادرست و بی‌دلیلی را به‌عنوان تاریخ به ذهن مردم وارد کرده‌اند و تا به آن حد تکرار کرده‌اند که مردم فکر کنند این واقعیت است. سپس آن‌قدر بر تاریخ تأکید کرده‌اند که تاریخ از جای حقیقی خود خارج شده و در تمام شئون زندگی دخالت می‌کند.^۳ هدف بنیان‌اندیش، باید ابتدا بازگرداندن تاریخ به جای اصلی خویش باشد و سپس، بازخوانی و بررسی همین تاریخ، با تکیه بر دلیل و سند. در مرحله‌ی بعد، باید آن روش‌ها و ابزارهای بررسی، توسعه یابند و از هر روش ممکن و مفید^۴، برای دست‌یابی به حقیقت بهره برد.

برای تحلیل تاریخ در بنیان‌اندیشی، می‌توانیم از هر روش علمی و صحیح برای تحلیل هر چیزی که بتوان از آن برداشت تاریخی کرد، استفاده کنیم. موادی از قبیل آثار معماری، کتاب، سند، عکس، ابزار و... می‌توانند به‌وسیله‌ی روش‌های مختلف، مورد بررسی قرار گیرند. همان‌طور که پیش‌تر گفتم، نکته‌ی مهم آن است که در بنیان‌اندیشی، عینیات مقدم بر ذهنیات (اقوال و مکتوبات) است. این یک اصل مهم است و باید سعی شود یک مطلب تاریخی، تا حد امکان، بدون توجه به باورهای موجود، مورد بررسی قرار گیرد. روش بررسی در ادامه‌ی کار، همان روش‌های رایج بررسی تاریخی است که مورخان و فیلسوفان تاریخ بیان کرده‌اند.

اما درباره‌ی مبحث روش، متأسفانه بازهم توضیحات چندانی از سوی استاد ارائه نشده است. در این مقال، به طور خلاصه، توضیحاتی در این باره خواهم داد:

تاریخ‌شناسی -درواقع- چیزی نیست جز شناخت روند زندگی انسان. همان‌طور که برای شناخت یک فرد، به اشیایی همانند دفتر خاطرات او، وسایل زندگی‌اش، محل زندگی‌اش و... توجه می‌کنیم، شناخت تاریخ یک اجتماع هم، نیازمند توجه به چنین مطالبی است. این‌ها «مصالح ساخت تاریخ» و «مواد تاریخ» هستند. مواد تاریخی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. ناصر پورپیرار. (۱۳۸۱). پلی بر گذشته ۳. تهران: کارنگ. ج ۲. ص ۷.

۲. معتقدم که بسیاری از تاریخ‌نویسان ایرانی، نه افراد مغرض، که ساده‌اندیشانی تحت تأثیر شرایط و افکار خاص و رایج بوده‌اند. این قبیل افراد را -که یا در فکر نان خود هستند، یا باستان پرست و قوم‌گرا بار آمده‌اند، یا کم‌سواد و دارای درک ضعیف هستند و یا تصور می‌کنند باید به هر قیمتی از ملیت و قومیت و مذهب دفاع کرد- هنوز هم می‌توان در میان دانشگاهیان و غیر دانشگاهیان دید.

۳. تاریخ تنها یکی از ابزارهای شناخت است که باید در جای خود به کار رود؛ نه جای عقل را می‌گیرد و نه می‌تواند توجیه‌کننده‌ی رفتارهای غیراخلاقی و نژادپرستانه ... باشد. متأسفانه -در استفاده‌ی نادرست از تاریخ- بنیان‌اندیش و غیربنیان‌اندیش به یک بیراهه رفته‌اند.

۴. من دلیلی برای مخالفت با روش مکتب‌گاه‌نگاری جدید (New Chronology) و هر روش بررسی مفید دیگر نمی‌بینم؛ مادام که منطقی و علمی باشد.

۱. مکتوبات

۲. غیر مکتوبات

اگر خوب بنگریم، متوجه می شویم که مواد تاریخی، یا مطلبی را به طور مستقیم بازگو می کنند و یا نه. دسته‌ی اول، همان مکتوبات است که شامل کتب، مقالات، روزنامه‌ها، کتیبه‌ها، نوشته‌های روی مهرها و نشان‌ها و همچنین اظهارات شفاهی است؛ به عبارت دیگر، هر آنچه مطالبی را از طریق زبان منتقل می‌کند. دسته‌ی دوم، غیر مکتوبات است که نوشته نیستند؛ اما با بررسی آن‌ها می‌توان اطلاعات را به طور غیر مستقیم به دست آورد. شهرها و مناطق مسکونی، آثار معماری، تندیس‌ها و مجسمه‌ها، سکه‌ها، نقاشی‌ها و عکس‌ها و... همه در این دسته جای می‌گیرند. سکه‌ها و اشیای نوشته دار در دسته‌ی غیر مکتوبات قرار می‌گیرند؛ اما نوشته‌ی روی آن‌ها - در واقع - نوعی کتیبه است.

وظیفه‌ی یک مورخ بنیان‌اندیش این است که اطلاعات تاریخی را به نحوی استخراج، بررسی و گزارش کند که حاصل کار او، دارای یک نظم منطقی فاقد تعارض باشد. او باید:

۱. بدون ذهنیت، به سراغ موضوع تحقیقش برود. باید دانست که ذهنیت با فرضیه^۱ تفاوت دارد.

۲. یک طرح تحقیق منسجم تهیه و از آن پیروی کند.

۳. مواد تاریخی را «اولویت‌بندی» کند.

۴. مکتوبات مربوط به یک مطلب را - تا حد امکان کاملاً - جمع‌آوری کند.^۲

۵. مکتوبات را از نظر اصالت، به دقت بررسی کند.

۶. اطلاعات مربوط به غیر مکتوبات را تا حد امکان کاملاً - گرد آورد. در صورت لزوم، شخصاً از آن‌ها دیدن کند.

۷. غیر مکتوبات را از نظر اصالت بررسی کند.

۸. از غیر مکتوبات، اطلاعات لازم را استخراج کند؛ مثلاً از یک بنا یا عکس، چه اطلاعاتی می‌توان فهمید.

۹. مکتوبات را به محک غیر مکتوبات بسنجد و ببیند کدام قسمت از مکتوبات، عقلاً قابلیت امکان داشته‌اند. سپس مطالب ممکن را ثبت کند.

۱۰. در نهایت، تمام اطلاعات صحیح را ثبت کند.

پیدااست که انجام مراحل فوق، بسیار دشوار است و نیاز به وقت و دقت فراوان دارد؛ بنابراین، محقق باید صبور باشد و کیفیت کار را حفظ کند. از میان این مراحل، مرحله‌ی دوم - یعنی «اولویت‌بندی مواد تاریخی» - نیازمند توضیح بیش‌تر است. اولاً باید مشخص کنم که اولویت‌بندی چیست و بعد توضیح دهم که چرا باید انجام شود.

اولویت‌بندی عبارت است از تعیین درجه‌ی اهمیت مواد تاریخی و ایجاد یک وزن و ارزش برای هر مورد. مثلاً اگر مواد تاریخی را به شکل زیر، در سمت راست صفحه فهرست کنیم، اولویت آن‌ها به ترتیب موجود در سمت چپ صفحه خواهد بود:

۱. Hypothesis. فرضیه، جواب اولیه به سؤال تحقیق است که معمولاً پس از مشاهده یا مطالعه در ذهن محقق شکل می‌گیرد؛ اما ذهنیت، نوعی تعصب و تمایل به درست بودن چیزی یا نادرست بودن آن است. محقق باید - تا حد امکان - نسبت به درست بودن یا نبودن فرضیه‌اش بی‌طرف باشد؛ یعنی تحقیق را به طور علمی پیش ببرد و در فکر نتیجه‌ی آن نباشد. البته چنین کاری دشوار است و عوامل مختلفی بر آن تأثیر می‌گذارند. گاهی حتی پای اعتبار محقق و جایگاه دانشگاهی او و یا برگشت هزینه‌ی تحقیق در میان است؛ چیزی که باعث شده علم تحت تسلط تأمین‌کنندگان هزینه (ثروتمندان) درآید و گاهی محقق وادار شود چیزی را بگوید که باب میل آنان است.

۲. متأسفانه گاهی دیده‌ام که بعضی از بنیان‌اندیشان، برای تحقیق (در واقع رد تاریخ فعلی)، تنها به یک منبع استناد می‌کنند. چنین کاری، با ذات تحقیق منافات دارد. در تحقیق، باید سعی شود تا حد امکان، اطلاعات جمع‌آوری شود؛ گویی محقق دنبال گمشده‌اش می‌گردد. پیدااست که چنین فردی، باید هر گوشه‌ای را جستجو کند؛ زیرا در غیر این صورت، خودش زیان خواهد دید و گمشده‌اش را نخواهد یافت. کسی که تنها به یک یا چند منبع ارجاع می‌دهد، به زبان حال می‌گوید که: من دنبال گمشده‌ای نیستم؛ بل می‌خواهم ذهنیتم را - به شکل یک کار محققانه - به مخاطب القا کنم.

اولویت	مواد تاریخی
۱. شهرها و مکان‌ها	عکس‌ها
۲. آثار معماری	کتاب‌ها
۳. تندیس‌ها و مجسمه‌ها	سنگ‌نوشته‌ها
۴. اشیای باستانی	تندیس‌ها و مجسمه‌ها
۵. سنگ‌نوشته‌ها	نقاشی‌ها
۶. سکه‌ها ^۱	سکه‌ها
۷. عکس‌ها	اشیای باستانی
۸. نقاشی‌ها	آثار معماری
۹. کتاب‌ها	شهرها و مکان‌ها

این ترتیب، یک پیشنهاد اولیه است که می‌تواند مورد بحث بیش‌تر قرار بگیرد و نقد شود؛ یا بنا به موضوع مورد تحقیق، تغییر کند. هدف از اولویت‌بندی چیست؟ مواد تاریخی باید با چیزی قیاس شوند تا بتوان درباره‌ی اصالت یا عدم اصالتشان اظهار نظر کرد. در این میان، یا باید روش‌هایی برای تعیین قطعی اصالت این مواد و قدمشان داشته باشیم؛ و یا از روش دیگری استفاده کنیم؛ به این ترتیب که مواردی را با مبنا قرار دادن موارد دیگر بسنجیم. مثلاً اگر مواد تاریخی ما شامل یک کتاب درباره‌ی یک شهر، خرابه‌های آن شهر، تعدادی سکه و یک پل باشد، باید یکی از این مواد را مبنا قرار دهیم و اصالت دیگران را با توجه به آن بسنجیم. اکنون که روش اول منتفی است، ناچاریم از روش دوم استفاده کنیم؛ اما کدام یک را اولویت دهیم و چرا؟

به نظر من، باید آن موادی را در اولویت بالاتری قرار داد که احتمال جعل در آن‌ها کم‌تر باشد و بتوانند به‌عنوان تکیه‌گاهی برای صحت مطالب دیگر قرار گیرند. علاوه بر این، اولویت‌بندی، نماینده‌ی اهمیت است؛ مثلاً واضح است که تا یک شهر و آثار مادی و سیاسی وجود نداشته باشد، ادعای وجود آثار فرهنگی و کتاب و... بی‌معناست.^۲ مثلاً می‌توان یک متن را به‌راحتی جعل کرد؛ اما ساختن یک بنای تاریخی، دشوارتر است. به همان اندازه، ساختن یک شهر کهن، بسیار بعید به نظر می‌رسد؛ بنابراین در اولویت‌بندی پیشنهادی من، شهر در اولویت اول (مبنا) و کتاب در اولویت آخر قرار می‌گیرد. به نظرم، این ترتیب قطعی است؛ اما درباره‌ی مواد دیگر می‌توان بحث کرد و نظر من این است که جعل اشیای بزرگ، اغلب دشوارتر، پرهزینه‌تر و نامحتمل‌تر از اشیای کوچک است. همچنین که معتقدم مثلاً نقاشی را راحت‌تر از عکس می‌توان جعل کرد.

اما یک نمونه‌ی خوب از بیان روش، همان بحث شناخت متن مجعول از اصیل، در مبحث قلم^۳ است؛ که متأسفانه کم‌تر در آثار استاد شاهدش هستیم. کاش او در مباحث دیگر هم چنین عمل می‌کرد. استاد اشاره کرده بود که یک متن باید به پنج سؤال زیر پاسخ مثبت دهد و از این پنج آزمون سربلند بیرون آید تا به‌عنوان متن اصیل شناخته شود:

۱. در چه زمانی نوشته شده؟
۲. به چه زبان و چه خطی نوشته شده؟
۳. با چه ابزاری نوشته شده؟ (نوع قلم)

۱. ترجیح دادم که اولویت سکه را بالاتر از عکس قرار دهم؛ اما امکان جعل سکه‌ها هم کم نیست و گاهی شاید بیش‌تر از عکس باشد: «کوشش‌های جعالان و سکه‌سازان -خواه کهن، خواه امروزی- ماهی پیچیدگی فراوان بررسی‌های سکه‌شناسی شده است.» (ریچارد ن. فرای. (۱۳۸۰). تاریخ باستانی ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ص ۲۹۶)

۲. استاد در همان ابتدای بررسی‌های ایران‌شناسی، به این مطلب تأکید کرد. (ناصر پورپیرار. برآمدن صفویه: بخش اول: مقدمات. صص ۲۰-۲۶)

۳. رجوع کنید به: ناصر پورپیرار. برآمدن صفویه: بخش هفتم: ثمرات. صص ۲۳۸۶-۲۳۸۷.

۴. بر چه ماتریالی نوشته شده؟ (سنگ، گل، پوست، پاپیروس، پارچه و...)

۵. آیا قطعه‌ای از آن، امروز، بر ماتریال اصلی موجود هست یا نه؟

روش -به عبارت ساده- همین تعیین یک قالب برای هر تحقیق از یک جنس است؛ مثلاً روش بالا را می‌توان برای بررسی هر نوشته‌ای به کار برد.^۱

د. پیشنهاد برای تحقیق در زمان حاضر

به نظر من، بهتر است کارهای تحقیقی بنیان‌اندیشان، بر مباحث اساسی متمرکز شود؛ نه جزئیات تاریخ. تحقیقات اساسی لازم برای پیشبرد بنیان‌اندیشی در موقعیت فعلی، عبارت است از تعیین چستی و زمان و مکان تاریخ؛ یعنی:

ا. فلسفه‌ی تاریخ: در هر دو شکل نظری و انتقادی.

ب. کرونولوژی^۲: تعیین زمان رخدادها و قدمت مواد تاریخی

ج. جغرافیای تاریخی^۳: تعیین مکان مناطق تاریخی در جغرافیای امروز.

تعریف فلسفه‌ی تاریخ را به بعد موقوف خواهم کرد؛ زیرا بحثی نسبتاً دشوار است و نیاز به شرح دارد.

کرونولوژی (گاه‌نگاری) همان ایجاد یک چارچوب برای تعیین زمان رخدادهای تاریخی است. کرونولوژی اساس تاریخ است و بدون کرونولوژی، تاریخ معنایی ندارد؛ زیرا مشخص نیست کدام حادثه قبل یا بعد از دیگران قرار دارد و در این صورت، نمی‌توان «روند زندگی انسان» را شناخت.^۴ و -همچنان که گفتیم- تاریخ‌شناسی، چیزی نیست جز شناخت روند زندگی انسان. مطلب مهم در کرونولوژی، بحث قدمت‌سنجی است که باید جدی گرفته شود.

جغرافیای تاریخی به شکل ساده، یعنی «جغرافیا در تاریخ»؛ و منظور از آن، این است که بدانیم مکان کشورها، شهرها، رودخانه‌ها، کوه‌ها و وقایعی که در مکتوبات تاریخی آمده، در کجای جغرافیای امروز است. به‌عنوان مثال، اگر در قرآن -به‌عنوان یک متن تاریخی- نام سرزمین‌هایی مانند بابل، مصر و روم و مدین و یثرب و مکه و... آمده، امروز باید بدانیم این سرزمین‌ها در کجای نقشه‌ی جغرافیا و کدام ناحیه از زمین واقع بوده‌اند. همچنین است مکان‌هایی مانند پرشیا^۵، یونان^۶، هند^۷ و... بدون دانستن این مطلب، فهم بسیار نادرستی از وقایع تاریخی شکل می‌گیرد.

تصفیه‌ی داده‌های تاریخی، تنها دارای یک روش واحد نیست. بسته به موضوع موردبررسی، می‌توان از هر روش معقول و معتبری استفاده کرد. هرچه تاریخ موردنظر، به زمان حال نزدیک‌تر باشد، تحقیق ما بیش‌تر درزمینه‌ی بررسی متن و نقشه و عکس و... خواهد بود؛ لذا استاد در بررسی تاریخ دوره‌ی افشاریه و زندیه، به متون؛ و در دوره‌ی قاجار، به عکس و نقشه و متون پرداخت. انتقادی که به بخش بررسی عکس‌ها دارم، این است که این بررسی، یک بررسی تخصصی است و افراد غیرمتخصص در عکاسی،

۱. البته می‌توان ایرادهایی هم بر آن وارد کرد؛ اما این به معنای نادرست بودن روش نیست. این یک روش کاملاً منطقی برای بررسی نوشته‌هاست.

۲. Chronology. این کلمه به معنای زمان‌شناسی است؛ و در اصل، از ترکیب دو کلمه‌ی یونانی *Χρόνος* به معنای زمان و *Λόγος* به معنای مباحثه و سخن گفتن ساخته شده است. (Walter W. Skeat. (1888). *An etymological dictionary of the English language*. Oxford: Clarendon Press. p.109)

3. Historical Geography

۴. مکتب گاه‌نگاری نو، قبلاً چنین کاری را شروع کرده و وظیفه‌ی بنیان‌اندیشان این است که ضمن مطالعه‌ی نتایج تحقیقات این مکتب، آن را مورد نقد قرار داده و در توسعه‌ی آن بکوشند. دشمنی با تحقیقات دیگران، کار افراد بنیان‌اندیش نیست. اگر افرادی بیم از دارند که نتایج تحقیقات آن مکتب، باعث بی‌اعتبار شدن چیزی شود، باید بتوانند از عقایدشان با دلیل دفاع کنند؛ نه اینکه مانع انتشار آن تحقیقات شوند و مطالعه‌ی آن را تحریم کنند. توصیه‌ام به طرفداران این مکتب نیز آن است که -اگر واقعاً دغدغه‌ی حقیقت‌جویی دارند- دست از کارهای حاشیه‌ای بردارند و فقط بر خود تحقیق متمرکز شوند. اینکه فلان مطلب را فرد الف قبل از فرد ب گفته باشد یا نه، چیزی را عوض نمی‌کند. هدف همین است که بدانیم مطلبی که مجهول بوده، معلوم گشته است؛ چه فومنکو آن را گفته باشد و چه پورپیرا؛ چه خودشان کشف کرده باشند و چه نه. داوری اخلاقی، البته جای خودش را دارد؛ اما در تحقیقات علمی بی‌تأثیر است.

5. Persia

6. Greece

7. India

نمی‌توانند درباره‌اش نظر بدهند و حتی آن را درک کنند؛ بنابراین، استاد می‌باید قبل از پرداختن به عکس‌ها، روش خود را کاملاً توضیح می‌داد تا مخاطب بداند که چگونه و با چه روشی می‌توان فهمید که فلان عکس مجعول است یا نه. کاربرد بعضی از روش‌ها -مانند تطابق شکل‌ها با سایه‌ها، صحت پرسپکتیو، صحت جهت نور و سایه، صحت اندازه‌ها و معقول بودن عکس^۱ و... در بعضی عکس‌ها به‌سادگی قابل‌درک است؛ اما در بعضی دیگر، نه؛ اما در هر صورت، شایسته است که یک محقق، همیشه روش تحقیق و بررسی‌اش را کاملاً توضیح دهد. متأسفانه این مطلب، یکی از ضعف‌های اساسی بخش بررسی عکس‌های قاجاری در نوشته‌های استاد است.

۱. منظورم از معقول بودن عکس، همخوانی محتوای عکس با عقل است. مثلاً اگر عکسی وجود داشته باشد که مطلب ناممکنی (مثلاً وجود کامپیوتر در دوره‌ی قاجار) را ارائه دهد، معلوم است که آن عکس جعلی است. هرچند گاهی نیز، برعکس است؛ یعنی مطلب موجود در عکس، درست است؛ اما مطالب موجود در ذهن ما درباره‌ی آن برهه‌ی تاریخی نادرست است.

گفتار چهارم: اهداف و نتایج بنیان‌اندیشی چیست؟ - بخش اول

این دو مورد را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد:

۱. بنیان‌اندیشی چنان‌که باید باشد.

۲. بنیان‌اندیشی چنان‌که هست.

منظور از بخش اول، همان بنیان‌اندیشی در معنای حقیقی کلمه است؛ یعنی تحلیل عقلانی تاریخ و زندگی. طبعاً چنین روشی، باعث رواج عقلانیت و دوری از خرافات خواهد شد. انسان بنیان‌اندیش کم‌ترین تعلق را به باورهای زمانه و تعصبات دارد. او باید سعی کند هر جنبه از زندگی را با عقل خویش بررسی کند؛ خواه آداب‌ورسوم باشد، خواه سیاست، خواه اخلاقیات و خواه دین و مذهب و... این در واقع، همان کار فیلسوفان است و ما با تکیه بر نمایش جعلیات تاریخی، تنها می‌کوشیم تلنگری به ذهن مخاطب بزنیم و لزوم عاقلانه و متفکرانه زیستن را به او یادآور شویم. باید به مخاطب بگوییم که ساده‌لوحی و سطحی‌نگری باعث می‌شود که انسان فریب بخورد، سرمایه‌ی وجودی خویش را بر باد دهد، عمرش را با دروغ بگذراند و چه بسا خود را بر سر عقیده‌ای به کشتن دهد که بر ساخته بر بنیاد دروغ است.

پیدا است که چنین روشی، هم در راستای هدف خداست و هم هدف متفکران و حکیمان؛ اما آیا بنیان‌اندیشی موجود، ما را به سمت چنین چیزی هدایت می‌کند؟ با کمال تأسف باید بگوییم خیر. اینجاست که باید به تحلیل «بنیان‌اندیشی چنان‌که هست» پردازیم. بنیان‌اندیشی موجود - برخلاف آنچه بنا به قاعده باید به بار بیاورد - عمدتاً به نتایج زیر منتهی می‌شود:

۱. **جرم‌اندیشی و ضدیت با هر چیزی که خلاف نوشته‌های استاد پورپیرار باشد.** بسیاری از بنیان‌اندیشان در همان

نوشته‌های استاد مانده‌اند. استاد البته انسان بزرگی بود؛ اما او - هر چه باشد - انسان است. انسان‌هایی که در بند اندیشه‌ی انسانی دیگر قرار بگیرند، در حال پرستش او هستند و عبد او شده‌اند؛ حال آنکه هر کس باید بکوشد خود را بشناسد و ارتقا دهد؛ نه اینکه در قید پرستش انسانی همانند خود درآید. پرستش - اگر روا باشد - تنها در برابر کسی با جوهری بالاتر ممکن است؛ نه کسی از جنس خود انسان. انسان تنها می‌تواند پرستنده‌ی خدا باشد؛ اما کار مردم همیشه این است که برای خود، بت می‌سازند. شاید برای آنکه بت، ملموس‌تر از خداست. تبعیت صرف از اندیشه‌های یک محقق، باعث توقف می‌شود و درهای اندیشه را به روی انسان می‌بندد. انسان متعبد، هرگز پیشرفت نمی‌کند و تا ابد پایین‌تر از سطح معبودش باقی می‌ماند. او هر چیزی را با گفته‌ی معبود خویش می‌سنجد تا مگر مخالفش نباشد؛ چنین کسی نمی‌تواند محقق باشد و نمی‌تواند راه‌های دیگری برای اندیشیدن و اندیشه‌های دیگری برای زندگی کشف کند. هدف از تحقیق، پیشرفت است، نه در جا زدن. چه بسیار اندیشه‌های درستی که یک محقق - بنا به انسان بودن و محدودیت درک و دانش او - به آن دست نیافته یا آن را خطا پنداشته؛ و پروانش، خود را از پیگیری آن محروم کرده‌اند. آیا تاریخ متفکران پیشین و پروانشان، نباید راهنمای ما باشد؟

مشکل دیگری که ایجاد می‌شود، نوعی مسخ اندیشه است. بنیان‌اندیشان فاقد شخصیت و هویت فکری مستقل هستند و جهان را از زاویه‌ی دید پورپیرار می‌بینند و در شخصیت او حل شده‌اند. تفاوت انسان متفکر و بنیان‌اندیش با دیگران، در استقلال اندیشه‌ی اوست؛ نه انحلال آن در اندیشه‌ی فردی دیگر. بنیان‌اندیش کسی است که خودش فکر کند؛ نه اینکه منتظر نظر پورپیرار باشد تا از آن تبعیت کند! بنیان‌اندیشانی را می‌شناسیم که مثلاً هنوز نمی‌دانند که شعر چیست؛ اما با شعر مصطلح مخالف‌اند؛ فقط به این دلیل که پورپیرار گفته و یا - به تصورشان - در قرآن آمده است. حال اگر بپرسیم «چرا سخن موزون و مُقَفی^۱ ایراد دارد و مگر خود قرآن چنین نیست؟» کسی توضیحی ندارد و همه یادشان می‌رود که باید برای هر چیزی به عقلشان رجوع کنند! برای من، پاسخ ساده است. سخن گفتن یک موهبت

الهی است و کمال آن، همان سخن سنجیده و زیبا و آهنگین است. هیچ دلیلی ندارد که من بخواهم این نوع سخن گفتن را -علی‌الخصوص که باعث تأثیر و به یاد ماندن کلام شود- نهی کنم. موسیقی هم چنین است. انسان می‌شنود و صدای موزون را دوست دارد. موسیقی بالاترین نوع صوت است و حتی آواز پرندگان هم موسیقی است. دلیلی ندارد که آنچه خداوند برای ما لذت بخش گردانیده، نهی کنیم.^۱

۲. **رد کردن هر چیزی که از تاریخ فعلی باشد.** تاریخ فعلی البته پر از ایراد و اشکال است و مبانی آن ایراد دارد؛ اما چنین نیست که نتوان از آن به هیچ صورتی استفاده برد. گاهی لازم است آن تاریخ در نظر محقق باشد تا به محض یافتن یک سرخ یا ایجاد یک فرضیه، بتواند از اطلاعات آن استفاده کند. خود مطالب تاریخی، اشیایی بی‌جان هستند و خطری ندارند. آنچه خطرناک است، اندیشه‌ی ناپخته‌ی خواننده‌ای است که روش تشخیص صحیح از سقیم را نمی‌داند.

۳. **توقف امر تحقیق و احساس رضایت از وضع موجود؛** زیرا با امحای مبانی باستان‌گرایی و اسلام‌ستیزی، دیگر چیزی نیست که به دانستنش نیاز داشته باشیم. دلیل این امر آن است که اکثر بنیان‌اندیشان فعلی، هر یک با انگیزه‌ای به بنیان‌اندیشی پیوسته‌اند و علت رکود این مکتب را می‌توان در همین دانست. انگیزه‌ی اولیه‌ی اکثر بنیان‌اندیشان فعلی از پیگیری مطالب استاد، ضدیت با باستان پرستان و نژادپرستان و یا اسلام‌ستیزان بود. بسیاری از آن‌ها، به فکر دفاع از قومیت خویش‌اند و بسیاری نیز در اندیشه‌ی دفاع از اسلام و یا حتی مذاهبش. آن‌ها در این زمینه، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

ا. ترک‌ها، عرب‌ها و کردهایی که تنها آن قسمت از مطالب استاد را خوانده یا پذیرفته‌اند که به اصطلاح، پوزه‌ی فارس‌ها را به خاک بمالد! مطالب دیگر را یا نخوانده‌اند و یا می‌گویند «پورپیرار در این قسمت، خوب عمل نکرده و اشتباه گفته است!». این‌ها تقریباً هیچ چیزی از بنیان‌اندیشی نیاموخته‌اند؛ تنها از بنیان‌اندیشی سلاحی ساخته و به دیگر سلاح‌هایشان اضافه کرده‌اند. آن‌ها جنگجو هستند؛ نه متفکر.^۲

۱. بنیان‌اندیشانی هستند که می‌گویند موسیقی در قرآن حرام نشده، اما شعر نهی شده است! با این حال، بسیار به موسیقی و آواز علاقه‌مندند و توجه ندارند که بدون وجود شعر، آواز وجود ندارد و مجبورند فقط موسیقی بی‌کلام گوش دهند! این رفتارها مرا به یاد رفتار افراد مذهبی می‌اندازد که برای عقایدشان نیازمند هیچ دلیلی نیستند. تصور این بود که ما قرار است بنیان‌اندیش باشیم. اگر انسان، دوست دارد که آواز بخواند و آوازش نیز ذاتاً باید موزون باشد، بدون شعر و قافیه، کدام متن را باید به آواز خواند؟! ۲. این مطلب را چند سال پیش، در واکنش به ادعاهای یکی از دوستان -که قسمتی از ادعایش در نقل قول زیر آمده است- نوشتم. حدود ۵ سال از آن تاریخ گذشته؛ اما متأسفانه بسیاری هنوز محتوایش را درک نکرده‌اند. مطلب گویبی جدید است و هنوز هم عده‌ای باید بخوانند. به این می‌اندیشم که چگونه کسانی می‌توانند تا این حد خشک مغز باشند که پس از سال‌ها، اندیشه‌شان ذره‌ای تغییر نکند؛ حال آنکه من، گاهی هر روز آن را تغییر می‌دهم و اصلاح می‌کنم!

«من علاقه‌ای به جدل ندارم. این پیام را هم برای نویسنده‌اش نمی‌نویسم؛ بلکه مخاطب آن، همه هستند.»

«بله کلام شما در یک جامعه آرمانی بدون مرز جغرافیای و عقیدتی بسیار ستودنی است و صحیح است؛ ولی متأسفانه در جهانی زندگی می‌کنیم که هیچ‌یک از امان‌های یک جامعه آرمانی نه فقط فراهم نیست که یهود این جامعه جهانی را به انواع آفت‌ها و تصفات سوداگرانه مبتلا کرده و از هر روزنه‌ای فقط سودای خود را طلب می‌کند؛ حتی از روزنه فریفتگی و خودشیفتگی حاصل از به‌وقت و به‌موقع نیندیشیدن. فعلاً این‌گونه اندیشیدن، آب به آسیاب یهود ریختن است؛ کیفوری بر بساط افیون نشستن و رویاپردازی‌های از سر تساهل و تسامح است برادر جان. به‌موقع و وقتش ما نیز از عرب بودن استعفا خواهیم داد؛ ولی مطمئن باش زمانش امروز و در این شرایط نیست.»

در این پیام چه می‌بینید؟ همان مصلحت‌اندیشی‌های معمول!

گویا افراد بسیاری هنوز دریافته‌اند که بالاترین مصلحت، همان «حقیقت» است. هنوز برایشان واضح نشده است که آن چیزی که حقیقت نباشد، باطل است و راهی جز به ضلالت ندارد.

«فماذا بعد الحق الا الضلال.» (یونس، ۳۲)

ب. مذهبی‌هایی که از شبهات و گستاخی‌های اسلام‌ستیزان به ستوه آمده و مطالب استاد را راهی برای سرکوب آنان تشخیص داده‌اند. این‌ها تنها آن قسمت از مطالب را خوانده یا پذیرفته‌اند که باعث آرامش خاطر و قوت اعتقادشان شود. نظرشان درباره‌ی مطالب دیگر استاد -که علیه آن‌هاست- مانند گروه اول است.

ج. مسلمانانی که قبلاً پیرو یکی از مذاهب به اصطلاح اسلامی بوده‌اند و اکنون تنها به قرآن معتقدند. اینان نیز، معتقد هستند و نه متفکر؛ و تنها به فکر آن‌اند که ایمان خویش را محکم‌تر کنند. طبیعی است که آن‌ها نه نیازی به تفکر بیش‌تر دارند و نه علاقه‌مندند که کسی تحقیقات استاد را موردنقد قرار دهد و خواب خوششان را آشفته سازد.

آیا امر باطل می‌تواند باعث اصلاح شود؟ همین مصلحت‌اندیشی است که مانع نشر بنیان‌اندیشی به بهانه‌ی «تضعیف غرور و هویت ملی و خودباختگی در برابر شرق و غرب» می‌شود.

آیا هنوز یاد نگرفته‌ایم که ما مسئول اصلاح جامعه نیستیم و تنها مسئولیت ما ابلاغ حقیقت است؟ چگونه است که کسانی به بهانه‌ی اصلاح جامعه، اصلاح خود را فراموش کرده‌اند؟ چرا بعضی هنوز در پله‌ی اول مانده‌اند؟ آقایان! قوم‌پرستی غلط و باطل است. با هزار بهانه هم تبدیل به حق نمی‌شود. آیا بهتر نیست به جای این همه غصه خوردن برای جامعه، خود را اصلاح کنیم؟ چرا به جای این همه پیام نوشتن، ذره‌ای تفکر نمی‌کنیم تا بدانیم انسان هیچ کاری را جز برای نفع خودش انجام نمی‌دهد؟ اگر کسی نگران اتفاقی در جامعه است، درواقع نگران ضرری احتمالی است که از آن اتفاق به او می‌رسد.

مگر اسلام نیازمند وجود قوم عرب است که اگر زبان آن‌ها عوض شود، اسلام به خطر بیفتد؟ آیا واقعاً مایه‌ی خجالت نیست که نزدیک‌ترین قوم به قرآن و زبان قرآن، این همه از مفاهیم آن دور باشند؟ عزیزان! بنیان‌اندیشی سنگر دفاع از هیچ قوم و مذهبی نیست. ... پیشنهاد می‌کنم این اعتراض را به پیشگاه خدا هم ببرید تا در این توصیه‌ی گران‌قدر هم مصلحت شما را لحاظ کند:

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لوالدین و الاقربین ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولیٰ بهما فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا.»
(النساء، ۱۳۵)

«یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتعوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون.» (المائدة، ۲)

بس نیست؟! این همه سال به بهانه‌ی مصلحت‌اندیشی‌های مختلف مانع نشر حقیقت شدند، حالا شما هم یکی دیگر اضافه کنید که «زمانش امروز و در این شرایط نیست!»

ما همه‌ی این تعلقات غیرواقعی را دور انداختیم. بکوشید عقب نمانید و افتخار نزدیکی به اسلام، شما را از آن دور نکند. اسلام نیازی به عرب و عجم بودن ما ندارد و اگر ما هم با این افکار کودکانه، از خود بی‌لیاقتی نشان دهیم، خداوند حقیقت را به آنان که شایسته‌اش باشند خواهد رساند. نه شما و نه ما هیچ‌کدام کاره‌ای نیستیم.

«یمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین.» (الحجرات، ۱۷)

«یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحییم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یتوئے من یشاء و الله واسع علیم.» (المائدة، ۵۴)

این توصیه به هر دو گروه عرب و غیر عرب است:

به فکر اصلاح خود باشید و بهانه‌ی رفتار غلط دیگران باعث نشود شما هم به روش آنان رفتار کنید. دیدار چنین رفتاری از هرکسی جز باعث تأسف نیست و عملاً او را از دایره‌ی بنیان‌اندیشی بیرون خواهد راند؛ حتی اگر مدعی آن باشد. (طالب حقیقت. وبلاگ «حق و صبر». کامنت ذیل یادداشت «کتاب چهارم، برآمدن مردم، مقدمه ۳۲». به تاریخ دوشنبه ۲۰ شهریور

۱۳۹۱. مندرج در آدرس <http://naryna.blogspot.com/comments/post-94>)

۴. **ضدیت با یهود و انتساب تمام مشکلات موجود به یهودیان.** مسئله این نیست که یهودیان در تاریخ جنایت نکرده و یا در نوشتن تاریخ مجعول دست نداشته‌اند. مسئله این است که فرد بنیان‌اندیشی که اسما بنیان‌اندیش است، نمی‌داند که یهود را اعمال یهودانه یهودی کرده است و نه نژاد یهودی.^۱ اگر یک بنیان‌اندیش هم به روش یهودیان عمل کند، بهتر از یهودیان نخواهد بود؛ مثلاً فرد قوم‌گرایی که تنها به فکر قوم خویش است و دیگر اقوام را تحقیر می‌کند، هیچ فرقی با یهودیان نژادپرست ندارد. علاوه بر این، تمام آنان که اصطلاحاً یهودی خوانده می‌شوند، مانند همدیگر نیستند. بسیاری از آنان، افراد بینوا و نادانی هستند که -همچون پیروان دیگر مذاهب- اسیر سخنان بزرگان خویش‌اند و در جهل به سر می‌برند. ریشه‌ی مشکلات -اگر واقعاً مشکلی وجود داشته باشد- در طبقه‌ی ممتاز قوم یهود است که همراه با دیگرانی که اساساً یهودی نیستند، کارهایی انجام می‌دهند.^۲ این‌ها برای تحقق آرمان‌های خود، حتی از قربانی کردن یهودیان و مسیحیان زیردست نیز ابایی ندارند. نکته‌ی جالب دیگر هم این است که بنیان‌اندیشان هر جا سخن از «نجس بودن» است، یهودیان را به یاد می‌آورند؛ حال آنکه در هیچ آیه‌ای از قرآن، اشاره نشده که «یهودیان نجس‌اند!» تنها جایی که واژه‌ی «نجس» به‌کاررفته، در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی توبه و در اشاره به «مشرکان» است.^۳ البته یهود نیز در قرآن، مشرک محسوب می‌شود؛ اما آنان تنها مشرکان موجود نیستند. بنیان‌اندیشان تمام تمرکزشان را بر «یهود» نهاده‌اند و گویی فراموش کرده‌اند که آنچه باعث نجاست شده، «شُرک» است و نه «یهودی بودن».

۵. **توهم توطئه و اتهام یهودی و آنوسی بودن به تمام منتقدان یا افراد ناباور.** متأسفانه این مشکل بسیاری از بنیان‌اندیشان است که هر منتقدی را یهودی یا آنوسی بدانند. یکی از موارد مشخص تفاوت بین بنیان‌اندیشی حقیقی و بنیان‌اندیشی موجود، همین است. واقعاً در عجبیم، آن‌کس که روش تحلیل بر اساس عقل و سند را آموخته، چگونه می‌تواند بدون دلیل و سند، کسی را تنها به‌صرف انتقاد و یا طرح سؤال، متهم به یهودی یا آنوسی بودن کند! در این صورت، فرق بنیان‌اندیش (مخصوصاً از نوع مسلمانان) با دیگران چیست؟!

۶. **عدم اخلاق‌مداری؛ پرخاش و توهین به دیگران.** این نیز از جمله عادات ناپسندی است که حتی بنیان‌اندیش بودن هم نتوانسته آن را در وجود بعضی از ما اصلاح کند. پیش‌تر نیز در نوشته‌ای، بر لزوم تقید به اخلاق تأکید کردم و نبود آن را نشان‌دهنده‌ی بی‌ارزش بودن معلومات فرد دانستم. متأسفانه بعد از آن هم، شاهد بداخلاقی افرادی بودم که تنها مایه‌ی تأسف بود.

۱. هرچند هنوز هم معلوم نیست یهودی یعنی چه و چیزی به نام نژاد یهودی اساساً بی‌معناست.

۲. ذکر این نکته برای بنیان‌اندیشان معتقد به قرآن، ضروری است که قرآن همواره در کنار یهود و نصاری، از مشرکین هم نام می‌برد. محققانه نیست آنکه این مشرکین را -که در آیاتی چون آل‌عمران، ۱۸۶ و مائده، ۸۲ در کنار اهل کتاب و یهود آمده- همان یهودیان بدانیم. آنان افرادی غیر از یهود و نصاری هستند.

۳. این نمونه‌ای آشکار از مسخ‌اندیشه در بنیان‌اندیشی است که باعث می‌شود بعضی از پیروانش، نص صریح آیه‌ی قرآن را نبینند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَمَلِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاک‌اند، پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند. و اگر [در این قطع رابطه] از فقر بیمناکید، پس به‌زودی خدا -اگر بخواهد- شما را به فضل خویش بی‌نیاز می‌گرداند؛ که خدا دانای

حکیم است.» (قرآن. التوبه. ۲۸)

آیا لازم نیست از خود پرسند:

چرا قرآن نگفته که «یهودیان» نجس‌اند؛ بل گفته «مشرکان»؟

این ذات ایدئولوژی است که برای پیشبرد اهدافش، گاهی حتی از تهی کردن مبانی ظاهراً موردقبول خودش نیز پرهیز نمی‌کند. چرا؟ چون از آن مبانی، فقط به‌عنوان وسیله‌ای برای جذب مردم استفاده می‌کند و هدفش چیز دیگری است. همان چیزی که باعث می‌شود بنیان‌اندیشی در ضدیت محض با یهود تجلی باید و پیروانش فراموش کنند که قرار بود این یک مکتب بررسی تاریخی باشد؛ نه یک ابزار مبارزه‌ی سیاسی.

۷. **مخالفت با علوم و مطالب دانشگاهی.** این مطلب البته جای بحث دارد و مشخص است یک بنیان‌اندیش، باید هر چیزی را نقد کند و بدون دلیل نپذیرد؛ اما این به آن معنا نیست که هر چیزی را بدون دلیل مسخره کنیم و درباره‌ی هر مطلبی که در حیطه‌ی دانشمان نیست، اظهارنظر کنیم. بنیان‌اندیشانی را می‌بینم که درباره‌ی مسائلی چون فیزیک، نجوم، جامعه‌شناسی، فلسفه، منطق، سیاست و... اظهارنظر می‌کنند و نظرات قطعی می‌دهند! مگر قرار نبود که هر مطلبی را با عقل و اسناد، دقیقاً بسنجیم و سپس درباره‌اش نظر بدهیم؟! چگونه عده‌ای به خود اجازه می‌دهند مثلاً درباره‌ی مطالبی مانند «داعش» اظهارنظر کنند و بدتر اینکه بر سر آن، به همدیگر توهین کنند؟! گویی تخصص سیاسی دارند و یا کار سیاسی کرده‌اند!

۸. **گسترش فرهنگ عوام و نگرش عوامانه.** علم فارغ از توطئه‌ها، کاستی‌ها و اشتباهاتش - باعث نوعی نظم در نگرش انسان می‌شود. دانشمند و محقق مجبور است با روش منظم و مشخصی کار کند و این باعث نوعی نظم ذهنی می‌گردد. وقتی کسی علم را طرد کند، معمولاً دچار نوعی عوام‌زدگی و بی‌نظمی در فکر و عمل می‌شود. آثار این نگرش را در جامعه‌ی ایران و به‌خصوص در میان افراد مذهبی می‌بینیم. بنیان‌اندیشی فعلی، عملاً باعث تولید چنین افرادی می‌شود؛ کسانی که علوم فعلی - و مخصوصاً علوم انسانی - را طرد می‌کنند و جایگزینی برای آن ندارند. مثلاً:

- تاریخ فعلی را رد می‌کنند و نمی‌توانند تاریخ دیگری معرفی کنند. عمده کار آن‌ها، رد تاریخ فعلی است.

- اقتصاد فعلی را طرد می‌کنند؛ اما نمی‌گویند که مدل اقتصادی جایگزین آن چیست!
- همه چیز را توطئه‌گرانه می‌دانند و به همه چیز خرده می‌گیرند؛ بدون آنکه نظر کامل‌تری بدهند و در معرض نقد قرار دهند تا معلوم شود آیا از نظر قبلی بهتر است یا نه.

نکته‌ی مهم اینجاست: ما به‌هرحال، به تاریخ، اقتصاد و علوم دیگر نیازمندیم. یک علم ناقص که امور را تا حدودی سامان بدهد، بهتر از بی‌نظمی محض است.^۱ این نگرش عوامانه و غیرعلمی، باعث می‌شود هرکسی درباره‌ی هر چیزی، هرچه خواست بگوید و آن را با بهانه‌ی یهودزده بودن علم و اطلاعات فعلی توجیه کند. استدلال او ساده است:

«چون اطلاعات فعلی مخدوش است، پس آنچه من می‌گویم درست است!»

حال آنکه این یک مغالطه است. ما در علوم، تنها دو نظر مخالف نداریم که غلط بودن یکی، دلیل صحت دیگری باشد. (حصر عقلی وجود ندارد) مخدوش بودن و یا حتی غلط بودن اطلاعات فعلی، باعث صحت اظهارات دیگر نمی‌شود. آن اظهارات هم باید به‌دقت بررسی و ارزیابی شوند تا معلوم شود آیا از نظرات فعلی بهترند یا نه.^۲ نمی‌توان به بهانه‌ی وجود نقص یا اشکال در علوم فعلی، نگرش علمی را کنار گذاشت. با این کار، به قهقرا می‌رویم و باعث ایجاد آشوب در اندیشه می‌شویم. در چنین وضعی، پیروزی با صاحبان قدرت و رسانه است تا مردم را به راهی ببرند که خود می‌خواهند. علم فعلی - اگر ایراد هم داشته باشد - یک روش معلوم است. آن را راحت‌تر و بهتر از

۱. این مصداقی از مغالطه‌ی «کامل‌نایس» است. بنگرید به: علی‌اکبر خندان. (۱۳۸۴). مغالطات. قم: بوستان کتاب. ج ۲. صص ۲۰۷-۲۱۰.

۲. بنگرید به: همان. صص ۱۳۶-۱۳۷. گاهی تعداد جواب‌های ممکن برای یک مسئله مشخص و معلوم است. اگر مثلاً تعداد جواب‌های ممکن، سه تا باشد و دو تا را رد کنیم، معلوم است که جواب سوم درست است؛ اما در علم، معمولاً برای حل مسائل مختلف، راه‌حل‌های متعدد وجود دارد. درست نبودن تنها یک راه‌حل، دلیل بر درستی راه‌حل دیگر نیست. اگر بخواهیم حقانیت راه‌حل خود را با این روش ثابت کنیم، باید ابتدا تعداد راه‌حل‌های ممکن را مشخص کنیم و سپس همه را یکی یکی رد کنیم و یا نشان دهیم همه ناکارآمد هستند؛ در غیر این صورت، باید کوشش کنیم درستی راه‌حل خود را ثابت کنیم.

روش‌های فراوان و بی‌مبنا، می‌توان بررسی و اصلاح کرد. با رواج عامی‌گری، تنها راه را برای همان توطئه‌گران باز می‌کنیم.

۹. عادت به قضاوت درباره‌ی دیگران و برچسب زدن به آن‌ها. این مورد، از جمله بدترین ثمره‌های بنیان‌اندیشی فعلی است؛ زیرا باعث تقویت و بازتولید یک فرهنگ غلط می‌شود. جامعه‌ی ما مبتلا به همین فرهنگ است؛ و کار بنیان‌اندیش، باید مخالفت با این فرهنگ باشد، نه تکرار آن در قالبی دیگر. برچسب زدن، اساساً سودی ندارد و تنها باعث پوشاندن حقایق می‌شود. در جامعه‌ای که عادت به برچسب زدن دارد، مردم نمی‌توانند حرف بزنند و امور، به سمت مخفی شدن بیش‌تر می‌رود؛ شناخت، بررسی و رفع مشکلات دشوار می‌شود و روان مردم به پنهان‌کاری عادت می‌کند.^۱

ما متأسفانه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که همانند یک قبیله‌ی بزرگ است. وقتی مردمی از قبیله به شهر می‌آید و همان فرهنگ قبیله را با خود می‌آورد، اوضاعش به همین شکل فعلی خواهد بود. چنین مردمی اساساً زبان استدلال را نمی‌فهمند و بحث با آنان هرگز نتیجه‌ای ندارد. اینان ابتدا باید در مدرسه، اصول زندگی متمدنانه را بیاموزند تا دارای حداقل لوازم فکری برای فهم استدلال باشند. بنیان‌اندیش، باید اندیشیدن را به دیگران یاد دهد؛ نه اینکه بدون آموختن روش اندیشیدن به دیگران، ذهن آنان را از اندیشه‌ای دیگر پر کند! آیا چنین کاری خیانت نیست؟

۱. همین مشکل را در جامعه‌ی ایران می‌بینیم و معمولاً جوامع مذهبی، بسیار مستعد چنین آفتی هستند. در این جوامع، تابوهای فراوانی وجود دارد و مردم نمی‌توانند به راحتی حرف بزنند و «خودشان» را ابراز کنند. در نتیجه، راه برای ریاکاری باز می‌شود و مردم، همان کارهایی را که تابو شده‌اند - و اغلب هم خلاف طبیعت انسان بوده و هیچ مبنایی ندارند - در خفا انجام می‌دهند. اگر از دروغ و ریاکاری می‌نالیم، باید بدانیم که این‌ها ثمرات محیطی است سرشار از وحشت و اضطراب، که در آن، مردم نتوانند راست بگویند و صادق باشند.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**